

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۱۶

اعمال رسولان ۱۵-۱۶

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر کریگ کینر در دستورالعمل خود در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۱۶، اعمال رسولان فصل‌های ۱۵ و ۱۶ است.

شاید متوجه شده باشید که چند ساعت پیش از شدت هیجان تمام موه‌های سرم ریخت.

نه، راستش را بخواهید، موه‌ایم را کوتاه کردم. اما به شما قول داده بودم که به پاراگراف آخر فصل ۱۵، اعمال رسولان پردازم و اشتباهات را برای خواندنش تحریک کردم. و خوشحالم که اشتباهات را تحریک شده چون باید کمی بیشتر صبر کنید، چون می‌خواهم کمی در مورد فرمان اورشلیم و شورای اورشلیم برایتان توضیح بدهم.

این بحثی است که اغلب مطرح شده است و بحث قبلی من نتیجه‌گیری من از این بحث را پیش‌فرض می‌گرفت. اما بحث این است که آیا شورای اورشلیم اعمال رسولان ۱۵ همزمان با فصل ۲ غلاطیان است یا برخی فکر می‌کنند همان فصل ۱ غلاطیان است. در اینجا برخی از دیدگاه‌های مختلف آورده شده است. غلاطیان ۲، ۱ تا ۱۰، به جای اینکه اعمال رسولان ۱۵ باشد، زمانی است که پولس و برنابا در اعمال رسولان و ۱۲:۲۵، جمع‌آوری را از انطاکیه به اورشلیم بردند. این نظر توسط ویلیام رمزی مطرح شده و ۱۱:۳۰ است امروزه توسط بسیاری از محققان انجیلی و برخی دیگر از محققان نیز مطرح است.

فصل ۲ غلاطیان، آیات ۱ تا ۱۰، همانند اعمال رسولان ۱۵، مورد قبول جی. بی. لایت‌فوت، محقق انجیلی قرن نوزدهم، و بسیاری از محققان امروزی، از جمله خود من، تعدادی از محققان انجیلی، هرچند شاید نه به اندازه دیدگاه دیگر، و تعدادی از محققان دیگر نیز هست. شاید اکثر محققان، اما بحث‌هایی وجود دارد. غلاطیان ۲، آیات ۱ تا ۱۰، هر دو با دو منبع مختلف، آن را به طور متفاوتی روایت می‌کنند.

این نظر من نیست. من فقط دارم نظراتم را به شما می‌دهم. بعضی‌ها می‌گویند، خب، ما اصلاً به اعمال رسولان اهمیت نمی‌دهیم، و بنابراین فصل دوم غلاطیان هیچ ربطی به هیچ کدام از آنها ندارد.

و سپس برخی می‌گویند که این همان اعمال رسولان ۱۵ به علاوه‌ی عناصری اضافه شده است، شاید از اعمال رسولان ۱۱ یا جای دیگری. در اینجا استدلال‌هایی وجود دارد که از شباهت آن به قحطی اعمال رسولان ۱۱:۳۰ حمایت می‌کنند. من این استدلال‌ها را برای شما بیان می‌کنم و سپس دلایلی را که چرا با آنها قانع نشده‌ام، برایتان بیان می‌کنم. البته شما آزاد هستید که دیدگاه خودتان را داشته باشید.

آنها گفتند که پولس در غلاطیان، ملاقات با قحطی را حذف نمی‌کرد. خب، دلیلی برای ذکر آن در غلاطیان وجود ندارد. گذشته از همه اینها، او بر استقلال خود از حواریون تأکید می‌کند.

اگر از نظر زمانی با کتاب اعمال رسولان یکسان باشد، ممکن است آنها در آن زمان پنهان شده باشند. و اگر به بزرگان تحویل داده شده باشد، دلیلی برای ذکر آن وجود ندارد. خب، آنها می‌گویند، خب، چرا به فرمان اشاره نکنیم، اگر فرمان قبل از نوشته شدن غلاطیان اتفاق افتاده باشد؟ خب، صرف نظر از اینکه چه زمانی غلاطیان را تاریخ‌گذاری می‌کنید، در اول قرن‌تین و رومیان نیز به آن اشاره نشده است، که مطمئناً پس از صدور فرمان شورا آمده است.

همچنین، کتاب اعمال رسولان محدوده فرمان را مشخص می‌کند. این فرمان شامل سوریه و کیلیکیه می‌شود. به غلاطیه نمی‌رسد.

وقتی این فرمان صادر شد، هنوز در غلاطیه مسئله‌ای نبود. همچنین هر چه از اورشلیم دورتر می‌رفتید، توسل به اصول اولیه ارزشمندتر از توسل به اقتدار متمرکز بود. خوب، برخی می‌گویند اگر این را نه با دیدار قحطی، بلکه با اعمال رسولان ۱۵ مرتبط بدانید، اختلافات زیادی وجود دارد.

خوب، حتی بدتر هم هست. اگر آن را با ملاقات با قحطی یکی بدانید، اختلافات بیشتری خواهید داشت. نظرات در مورد ملاقات با قحطی در اعمال رسولان آنقدر مختصر است که فقط با سکوت می‌توانید مقایسه کنید.

هیچ وجه مشترکی بین ملاقات در قحطی و غلاطیان ۲ وجود ندارد، جز اینکه هم برنابا و هم شائول حضور دارند، که این موضوع در اعمال رسولان ۱۵ نیز صادق است. علاوه بر این، چرا در غلاطیان ۲ از آنها خواسته می‌شود که در طول ملاقات در قحطی به یاد فقرا باشند، در حالی که دقیقاً همان کاری که آنها انجام می‌دادند، به یاد آوردن فقرا بود؟ با این حال، غلاطیان ۲:۱۰ می‌گوید که از آنها خواسته شده بود که این را به یاد داشته باشند. خوب، برخی استدلال کرده‌اند، و من فکر می‌کنم این یک استدلال منطقی است، و من نمی‌گویم که این موضع، موضع منطقی نیست.

در واقع، احتمالاً بیشتر دوستان من این را قبول دارند. اما به هر حال، وحی در غلاطیان ۲:۲، آنها آن را با پیشگویی در اعمال رسولان ۱۱:۲۸-۳۰ یکی دانسته‌اند. اما اگر به متن غلاطیان نگاه کنید، عبارت وحی یا آشکار کردن در غلاطیان ۱۲:۱-۱۶ به ملاقات خود پولس با مسیح اشاره دارد. و بنابراین وقتی او در غلاطیان ۲:۲ از رفتن به بالا به دلیل وحی صحبت می‌کند، احتمالاً در مورد انجیلی صحبت می‌کند که به او وحی شده و او در غلاطیان ۲:۱-۱۰ از آن دفاع می‌کند. استدلال دیگری که برای غلاطیان ۲:۰ که با دیدار قحطی مرتبط است، مطرح شده است این است که تاریخ غلاطیان را زودتر از این می‌داند.

خوب، مشکل این است که بیشتر به نظر می‌رسد مربوط به دوره‌ای از زندگی پولس به عنوان رومیان باشد. اگرچه کمی زودتر از رومیان، نه همزمان با رساله‌های اول و دوم تسالونیکیان. بنابراین، اگر سعی دارید بر اساس تاریخ این کار را انجام دهید، در واقع ممکن است استدلال برعکس آسان‌تر باشد. در اعمال رسولان درگیری تازه به انطاکیه در سوریه رسیده بود، ۱۵.

هنوز به غلاطیه نرسیده بود. و به همین دلیل است که این فرمان فقط خطاب به سوریه و کیلیکیه است و نه به غلاطیه. آنها می‌گویند استدلال ششم، خوب، شاید اعمال رسولان ۱۵ که در مورد ختنه و غیره صحبت می‌کند، موضوعی را که قبلاً در طول بازدید از قحطی مطرح شده بود، دوباره بررسی می‌کند.

در منطق، چیزی به نام تیغ اوکام وجود دارد که در آن ساده‌ترین راه‌حل، بهترین راه‌حل است. ساده‌ترین راه‌حل این است که غلاطیان ۲ و اعمال رسولان ۱۵ که به موضوع یکسانی می‌پردازند، همان ملاقات باشند نه اینکه بگوییم، خوب، شاید این موضوع در ملاقات قحطی که قبلاً مطرح شده بود و به آن اشاره‌ای نشده بود، مطرح شده باشد و به همین دلیل است که بعداً به آن اشاره شده است. در اینجا علاوه بر استدلال‌هایی که علیه دیدگاه ملاقات قحطی ارائه داده‌ام، چند استدلال دیگر نیز آورده شده است.

در اینجا چند استدلال برای اینکه چرا این عبارت نمایانگر اعمال رسولان ۱۵ است، آورده شده است. شورای اورشلیم در اعمال رسولان ۱۵ همان غلاطیان ۲: ۱ تا ۱۰ است. اول از همه، در غلاطیان ۲: ۱ تا ۳ از تیطوس نام برده شده است. پولس از او به عنوان شخصی که برای غلاطیان شناخته شده بود، یاد می‌کند.

احتمالاً تیطوس اهل غلاطیه بوده است. اگر اینطور نیست، احتمالاً او در سفر پولس به آنجا همراه او بوده است، اما احتمالاً او اهل غلاطیه بوده است. اعمال رسولان باب‌های ۱۱ و ۱۲ قبل از سفرهای تبلیغی پولس رخ داده‌اند.

بنابراین، اگر تیطوس اهل غلاطیه بود، سفر قحطی باید قبل از ایمان آوردن او می‌بود. اعمال رسولان ۱۳ و اولین سفرها بودند، چیزی که اغلب سفر تبلیغی نامیده می‌شود. بنابراین، احتمالاً تیطوس هنگام وقوع ۱۴ قحطی هنوز ایمان نیاورده بود، اما مطمئناً پس از آن ایمان آورد، می‌دانید، زمانی که به خدمت در غلاطیان و ۱۴ می‌پردازید، مطمئناً توسط اعمال رسولان ۱۵ ایمان آورده بود ۱۳.

همچنین، تعدادی وجه مشترک بین اعمال رسولان ۱۵ و غلاطیان ۲ وجود دارد. می‌توان گفت که هر دو شورا، هدف اساسی یکسانی دارند. هر دو نتیجه اساسی یکسانی دارند. ماموریت پولس در هر دو به رسمیت شناخته شده است.

رهبران در هر دو مورد موافقت که غیریهودیان نیازی به ختنه ندارند. پطرس و یعقوب در این امر دخیل بودند. و همانطور که قبلاً ذکر شد، البته پولس و برنابا نیز مانند دیدار قحطی در این امر دخیل بودند.

درست است که برخی موارد از قلم افتاده‌اند، اما نمی‌توان با سکوت استدلال کرد. منظورم این است که لوقا موظف نیست هر چیزی را که پولس ذکر می‌کند، ذکر کند یا برعکس. لوقا مجموعه پولس را می‌شناسد.

او در آیه ۲۴:۱۷ به آن اشاره می‌کند، اما تقریباً به‌طور کامل آن را به دلیل پی‌ریخت بودن به روایتش حذف می‌کند، زیرا نکته اصلی او نیست. این چیزی نیست که او بر آن تأکید کند. می‌توانیم در مورد دلیل آن صحبت کنیم.

شخصاً فکر می‌کنم احتمالاً به این دلیل است که به تمام آنچه پولس امیدوار بود به آن دست یابد، یعنی آشتی کلیساهای یهودی و غیریهودی، دست نیافت، یا شاید به این دلیل که در زمانی که لوقا این نامه را می‌نوشت، این موضوع دیگر مطرح نبود. اتفاقات بسیار مهم‌تری رخ داده بود. شاید خود کلیسای اورشلیم در آن زمان چندان مطرح نبود.

اما به هر حال، لوقا مجموعه نوشته‌های پولس را می‌داند، اما تقریباً به‌طور کامل آن را به دلیل پی‌ریخت بودن به داستان حذف می‌کند. جوزف فیتزمایر، مفسر برجسته اعمال رسولان، خاطرنشان می‌کند که هیچ یک از این تفاوت‌ها، به نقل از او، به اندازه کافی مهم نیست که توافق اساسی دو گزارش را تضعیف کند. بنابراین، آنچه این به ما می‌دهد، گواهی‌های متعدد به شورای اورشلیم است که به کسانی که فکر می‌کنند اعمال رسولان ۱۵ داستان لوقا است تا وانمود کنند که کلیسا می‌تواند با آن کنار بیاید، پاسخ می‌دهد.

خب، در واقع، آنها در فصل دوم غلاطیان به نوعی اجماع رسیدند، هرچند که تحت شرایط ناگواری، زمانی که پطرس در فصل‌های ۱۱ تا ۱۴ از غلاطیان از انطاکیه بازدید کرد، مجبور به بازنگری آن شدند. بنابراین اکنون به بازگشت پولس به میدان تبلیغ می‌پردازیم. پولس و برنابا به میدان تبلیغ بازمی‌گردند، اما نه با هم.

خدا استفاده می‌کند، و ضمناً، اگر همه اینها گیج‌کننده بود، لازم نیست نگران آن باشید. ماهیت این دوره، فقط این است که آنچه را که مفید می‌دانید، بردارید و از آن استفاده کنید. اما به هر حال، این بخش تا ۴۱، به ما یادآوری می‌کند که خدا از افراد واقعی استفاده می‌کند، که به معنای افراد جایز الخطا ۱۵:۳۶ است.

در این مورد، این قدرت برنابا و قدرت پولس بود که در تضاد قرار گرفت. هر دو استعداد آنها در تضاد قرار گرفتند زیرا گاهی اوقات بزرگترین قدرت ما اگر مراقب آن نباشیم، بزرگترین ضعف ما است. ادبیات بنی اسرائیل، شکست‌های قهرمانان را حتی در دوران حماسی گزارش کرده است.

کتاب «داوران» پر از این حرف‌هاست. تا آن زمان، این موضوع برای زندگی‌نامه‌نویسان یونانی-رومی هم عادی بود. خوب، حتی قبل از این هم، برای زندگی‌نامه‌نویسان یونانی-رومی اعتراف به نقاط ضعف قهرمانان عادی بود.

حماسه‌های یونانی مدت‌ها بود که این کار را می‌کردند. آشیل و آگاممنون این درگیری را دارند. به هر حال، این چیزی نبود که معمولاً آنها از آن چشم‌پوشی کنند.

و با این حال، ما شاهد برکت خداوند بر تیم جدید پولس و سیلاس هستیم که به خارج می‌روند، احتمالاً تیم برنابا و مرقس نیز همینطور، زیرا آنها به قبرس رفتند. آنها برای بازدید مجدد از مکانی که در آن ارتباطاتی داشتند، بازگشتند. پولس رؤیایی برای رسیدن به مناطق جدید داشت.

او حاضر نبود کسی را که کاملاً متعهد نبود، بپذیرد و به مارک اعتماد نداشت. بارناباس می‌خواست به مارک فرصت دوباره‌ای بدهد. مارک، همانطور که معمولاً ما بالغ می‌شویم، بالغ شده بود.

بنابراین، آنها از هم جدا شدند. و زبانی که اینجا به زبان یونانی استفاده می‌شود، یک جدایی نسبتاً شدید بود. این به آن معنا نیست که آنها تبدیل به دشمنان همیشگی شدند.

او بعداً در نامه‌های پولس، از برنابا به عنوان کسی که با او کار می‌کرد، نام می‌برد. او با او دشمنی ندارد. اما آنها در این برهه از زندگی‌شان نمی‌توانستند با هم کار کنند.

بنابراین، آنها از هم جدا شدند. و با این حال، خدا از این موضوع استفاده کرد و این تیم جدید خدمتگزاری پولس و سیلاس را برکت داد. و این نیز از روی مشیت الهی بود زیرا، احتمالاً برخلاف برنابا که نام رومی ندارد، سیلاس ظاهراً شهروند رومی نیز هست.

و این در فیلیپی مفید خواهد بود، جایی که پولس و سیلاس می‌توانند به شهروندان رومی در ۱۶:۳۷ اشاره کنند. اما هیچ‌کدام از این‌ها به این معنی نیست که این جدایی، که یک جدایی برنامه‌ریزی‌شده به دلایل استراتژیک نبود، بلکه به این دلیل بود که آنها اختلافات عمده‌ای بین خود داشتند. هیچ‌کدام از این‌ها به این معنی نیست که این جدایی خوب بوده است، زیرا می‌توانید آن را با متن قبلی مقایسه کنید.

منظورم این است که ببینید خدا چگونه در شورا به اجماع رسید، و سپس ببینید که چگونه آنها درست بعد از شورا از هم جدا شدند. اما در اعمال رسولان فصل ۱۶، متوجه خواهیم شد که پولس حداقل یک فرد جوان‌تر را برای همکاری با خود می‌خواهد. نه مرقس، بلکه او به جای او تیموتائوس را انتخاب می‌کند.

و تیموتائوس اهل منطقه‌ای است که قبلاً در آن بشارت داده بود. او به شمال می‌رود، احتمالاً از طریق کیلیکیه، اگرچه به دلایلی لوقا زیاد در مورد آن صحبت نمی‌کند. شاید اوضاع در کیلیکیه خوب پیش نرفته بود.

اما در هر صورت، او به شمال می‌رود. ظاهراً فصل به اندازه کافی خوب است که او بتواند از کوه‌های توروس عبور کند. در زمستان، این کار بسیار دشوار خواهد بود، اما گذرگاهی وجود دارد، دروازه‌های کیلیکیه، که از آنجا می‌توانستید از کوه‌ها عبور کنید، مخصوصاً وقتی زمستان نبود.

و او به منطقه‌ای که قبلاً به همراه برنابا در آن بشارت داده بود، برمی‌گردد. حالا خود پولس رهبری را بر عهده دارد. او برنابا را با خود ندارد و مجبور نبوده قبل از رفتن به منطقه جدید، این کار را به تنهایی انجام دهد.

بنابراین، او با بازگشت به گذشته شروع می‌کند و کلیساهایی را که از قبل آنجا بودند تأیید می‌کند، که کار بسیار مهمی بود. و در یکی از این مکان‌ها، ظاهراً در لستره، تیموتائوس را پیدا می‌کند که یک ایماندار است. او از زمانی که پولس قبلاً آنجا بوده، ایماندار بوده است.

او با دانش تورات بزرگ شد، اما مادرش او را در آیین یهودیت بزرگ کرد، نه پدرش، که ظاهراً، اگرچه قرار بود پدران در امپراتوری روم رهبری دین را بر عهده بگیرند، ظاهراً از اینکه مادر فرزند را با ایمان یهودی بزرگ کند، ناراحت نبود، اما اجازه نمی‌داد که او ختنه شود، که توسط بسیاری از یونانیان و رومی‌ها وحشیانه و غیرمتمدنانه تلقی می‌شد. پدرش غیریهودی بود. حال، یهودیان معمولاً معتقد بودند که ازدواج با غیریهودیان خشم خدا را به همراه دارد.

بعضی از یهودیان مهاجر، به خصوص در جایی مثل لیستره یا دربه، که از ابتدا یهودیان زیادی در آنجا نبودند، سختگیری کمتری داشتند. منظورم این است که شما تعداد محدودی گزینه داشتید. بنابراین، در فصل ۱۶ آیه ۳، می‌بینیم که پدر غیریهودی تیموتائوس احتمالاً او را از ختنه شدن منع کرده است.

در آن زمان، یهودیان او را به عنوان یک غیریهودی می‌دیدند. طبق قانون تلمود که بعدها وضع شد، اگر مادران یهودی باشد، شما یهودی محسوب می‌شوید، اما مادرش یهودی است، احتمالاً آن قانون در آن زمان هنوز لازم‌الاجرا نشده بود، و همچنین، او ختنه نشده بود. بنابراین یهودیان احتمالاً او را به عنوان یک غیریهودی می‌دیدند.

غیریهودیان او را بیش از حد یهودی می‌دانند که غیریهودی باشد. و بنابراین به خاطر رسالت، پولس جایگاه خود را استاندارد می‌کند، که در دنیای باستان چیز مهمی بود، جایی که مردم در مورد آن صحبت می‌کردند. منظورم این است که خاخام‌ها آن را مطرح می‌کردند. خب، جایگاه شما بر اساس جایگاه والدینتان از نظر یهودیت چیست؟ قانون روم باید تصمیم می‌گرفت، خب، جایگاه شما در رابطه با شهروندی روم بر اساس والدینتان چیست و غیره.

بنابراین، او آن را به خاطر مأموریتش استاندارد می‌کند. حال، به خاطر داشته باشید، این همان پولسی است که طبق غلاطیان ۲، اجازه نداد تیطوس ختنه شود. اما یک تفاوت وجود دارد.

یکی به خاطر دفاع از انجیل بود، برای نشان دادن اینکه غیریهودیان مجبور نیستند ختنه شوند. دیگری به خاطر رسالت، به خاطر زمینه‌سازی است. بنابراین، ما باید بین آنچه برای رسالت انجام می‌دهیم و آنچه انجام می‌دهیم که لازمه نجات است، تمایز قائل شویم.

ما نمی‌توانیم الزاماتی غیر از بودن در مسیح برای رستگاری اضافه کنیم. ما نمی‌توانیم الزاماتی برای بودن در قوم عهد خدا اضافه کنیم. پولس این را به ما یادآوری می‌کند.

و به نظر می‌رسد یعقوب با نحوه برخوردش با عاموس، به جز اینکه در مسیح است، موافق است. اما به خاطر رسالت، فداکاری‌هایی وجود دارد که ما حاضریم انجام دهیم. و این یک فداکاری دردناک بود.

بعدش هم نمی‌تونن بلافاصله سفر کنن. باید چند روزی بهش فرصت بدم. اما به هر حال، حالا تیم ماموریت تقویت شده.

سیلاس و تیموتائوس را دارد. آنها به منطقه جدیدی هجوم می‌آورند و پولس راهنمایی مثبتی از روح القدس نمی‌شنود. بنابراین، آنها در حال حرکت هستند، کاری انجام می‌دهند، اما به نظر می‌رسد که راهنمایی مستقیمی در مورد آنچه قرار است انجام دهند، ندارند.

شاید آنها در طول مسیر، مسیح را به اشتراک گذاشته باشند، اما نمی‌دانند چه می‌کنند. و حالا که پولس رهبری تیم را بر عهده دارد، این کمی خجالت‌آور است. گاهی اوقات زندگی می‌تواند اینطور باشد، جایی که ما دقیقاً نمی‌دانیم خدا از ما چه می‌خواهد، اما به او اعتماد داریم که به ما اطلاع خواهد داد.

پولس راهنمایی‌های منفی دریافت می‌کند، اما راهنمایی‌های مثبت زیادی دریافت نمی‌کند. بخش زیادی از فریجیه در استان رومی جنوبی غلاطیه قرار داشت. خب، استان رومی، بخش جنوبی استان رومی غلاطیه.

شمال غلاطیه جمعیت کمتری داشت. این منطقه در اعمال رسولان نیامده است. ما هیچ مدرکی نداریم که نشان دهد در غلاطیان نیز به آن اشاره شده است.

تعدادی از محققان استدلال کرده‌اند که پولس در واقع در شمال غلاطیه خدمت می‌کرده و این موضوع در کتاب اعمال رسولان از قلم افتاده است. و تصادفاً، وقتی پولس از جنوب غلاطیه نام نمی‌برد، با اینکه در اعمال رسولان آمده است، و با اینکه بیشتر مکان‌های دیگری که او در اعمال رسولان به آنها سفر کرده در نامه‌هایش آمده است، اکثر محققان امروز اذعان دارند که این درست نیست. پولس به جنوب غلاطیه رفت.

دلیلی برای رفتن به شمال غلاطیه برای خدمت وجود ندارد. جمعیت کمتری داشت. از نظر مستعمرات رومی کمتر پیشرفته بود.

برخلاف بخش جنوبی استان غلاطیه، جمعیت یهودی زیادی نداشت. مردم می‌گویند، خب، نه، پولس حتماً از غلاطیان قومی در مقابل فریگیه صحبت می‌کند، غلاطیان قومی در شمال غلاطیه بودند. با این حال، او معمولاً از عناوین استان‌ها استفاده می‌کند.

بنابراین، وقتی پولس می‌گوید، شما ای غلاطیان، او در مورد استان غلاطیه صحبت می‌کند، که شامل بخش بزرگی از فریجیه می‌شد، که او به وضوح در کتاب اعمال رسولان آن را اداره می‌کرد. و کسانی که در مورد آناتولی، مناطق داخلی آناتولی متخصص هستند، نه تنها ویلیام رمزی، بلکه استفن میچل، که باستان‌شناس برجسته آناتولی امروز است، و باربارا لویک، که احتمالاً باستان‌شناس برجسته آناتولی نسل قبل بود. باستان‌شناسان آناتولی موافقت می‌کنند که پولس به غلاطیه جنوبی رفت، نه غلاطیه شمالی.

و باز هم، این موضوع مورد قبول اکثر محققان عهد جدید نیز هست. بنابراین، پولس هنوز در جنوب غلاطیه، در فریجیه غلاطیه و در آیه ۶ است. در آیات ۶ و ۷، می‌بینیم که او راهنمایی منفی دریافت می‌کند. او توسط روح القدس از رفتن به جهات خاصی منع شده است.

او از رفتن به آسیا منع شده است. حال، منظور از آسیا در اینجا، استان رومی آسیا است. او در حال حاضر در آسیا است.

در واقع، انجیل از آسیا سرچشمه گرفت. منشأ آن جلیل و اورشلیم بود که طبق معیارهای یونانی و رومی آسیا و نزدیک آفریقا محسوب می‌شد. بنابراین، یک جاده اصلی رومی وجود داشت که از جایی که او بود به سمت غرب و به این استان رومی آسیا در غرب آسیای صغیر، غرب ترکیه امروزی، می‌رفت.

خب، او از رفتن به آن سمت منع شده است. گاهی اوقات نه خدا یک نه موقت است. بعداً، یک بیداری عظیم در آنجا رخ داد، اما پولس هنوز برای آن آماده نبود.

بنابراین، او ابتدا باید در مکان‌های کوچک‌تر آموزش ببیند. خدا می‌تواند این کار را به هر روشی که بخواهد انجام دهد. اما در هر صورت، طبق آیه ۷، مکان بعدی که او می‌رود، علیه میسیا خواهد بود.

به روش‌های مختلفی ترجمه شده است، اما احتمالاً این نزدیکترین راه برای ترجمه کاتا در آنجا است. اما در جایی که او هست، می‌تواند به راست بپیچد تا به بیتینیا در شمال برود، یا می‌تواند به چپ بپیچد تا به میسیا و آسیا، استان رومی آسیا در غرب، برود. اما او از انجام این کار منع شده بود.

در آیه ۸ از میسیا عبور می‌کند. حال، برخی ترجمه‌ها می‌گویند از طریق میسیا، اما احتمالاً از طریق میسیا منظور را بهتر می‌رساند. اگرچه برخی از این برجسب‌ها به روش‌های مختلف توسط افراد مختلف استفاده شده‌اند، اما احتمالاً از طریق میسیا سفر می‌کند زیرا او از شمال غربی به تروآس، که در شمال غربی میسیا است، ادامه داد. حال، تروآس در این دوره یک مستعمره رومی بسیار مهم بود.

نام کامل آن اسکندریه تروآس است. ممکن است صد هزار نفر جمعیت داشته باشد که با معیارهای باستانی بسیار بسیار بزرگ بود. این یک مستعمره رومی بود.

بنابراین، دوباره، با روم ارتباط داشت. در نامه‌های پولس آمده است، اگرچه نامه‌ای به تروآس‌ها یا چیزی شبیه به آن نداریم. نزدیک تروی قدیمی است.

اگر با ایلید هومر و ادبیات یونان به طور کلی آشنا هستید، ایلید هومر طوری بود که یونانیان آن را به عنوان مرجع خود، مبنای ادبی خود برای چیزهای دیگر می‌دانستند. این کتاب از جنگ تروآ که اتفاق افتاد صحبت می‌کند. خب، این یک افسانه است، اما احتمالاً یک جنگ تروآ وجود داشته است، اما بسیاری از جزئیات ایلید افسانه‌ای هستند، اما اغلب حدود سال‌های ۱۱۸۶، ۱۱۹۶ پیش از میلاد تخمین زده می‌شوند. بنابراین یک هزاره یا بیشتر قبل از این زمان.

بنابراین، جنگ تروآ از دیدگاه یونانی و رومی به عنوان تهاجم اروپایی‌ها به آسیا درک می‌شد. کل نحوه صحبت ما در مورد قاره‌ها امروزه در واقع نوعی اختراع اروپامحور است به این معنا که یونانیان هر چیزی را که در شرقشان بود، آسیا می‌دانستند. برای خودشان و غرب، آن اروپا بود و در جنوب دریای مدیترانه، آفریقا.

البته، آنها مدت‌ها پس از آن از قاره‌های آمریکا که به نام آمریکا و سپوچی نامگذاری شده بودند، اطلاعی نداشتند. بنابراین، مرز بین جهان یونانی و آنچه که بعدها جهان ایرانی شد و آنچه که آنها جهان آسیایی می‌دانستند، مرز بین یونان و ترکیه امروزی بود. و جایی که آنها معمولاً به آنجا حمله می‌کردند، این موضوع در مورد اسکندر کبیر نیز صادق است، که خود را به عنوان یک آشیل جدید می‌دید که سعی در انجام کاری مشابه جنگ تروآ داشت، آنها خود را به عنوان اروپایی که به آسیا حمله می‌کند یا یونانی که به آسیا حمله می‌کند، می‌دیدند.

خب، اینجا پولس به تروآس می‌آید، و خدا قرار است کاری انجام دهد که خوانندگان در دنیای مدیترانه باستان ممکن است آن را برعکس تصور کرده باشند. در این زمان، فرهنگ‌ها از هر دو طریق گسترش یافته

بودند. پس از اسکندر، فرهنگ یونان تحت تأثیر آسیا قرار گرفت و فرهنگ آسیا، فرهنگ آسیای غربی تحت تأثیر یونان قرار گرفت.

اما در هر صورت، علیرغم همپوشانی فرهنگی، یونانیان و رومی‌ها هنوز از این جداکننده‌های جغرافیایی استفاده می‌کردند. و بنابراین اکنون، با حرکت از تروآس به مقدونیه، ما شاهد گسترش ایمان آسیایی به اروپا هستیم. اما برخلاف این که این یک فتح نظامی باشد، این مزده صلح را به ارمغان می‌آورد.

و اکنون این نفوذ به طور مثبت در جهت مخالف پیش می‌رود، نه از جانب فاتحان، بلکه از جانب مزده نجات که از آسیا به اروپا می‌رسد. و البته، یهودیت و مسیحیت به عنوان ادیان آسیایی دیده می‌شدند. می‌توانیم از آنها به عنوان ادیان خاورمیانه‌ای، اما ادیان آسیای غربی، یاد کنیم.

حالا، اینجا ما با چند راهنمایی گیج‌کننده مواجه هستیم. روح‌القدس آنها را منع کرده بود. آنها هنوز راهنمایی مثبتی در مورد اینکه به کجا بروند دریافت نکرده‌اند.

اما سرانجام، در تروآس، پولس یک خواب یا یک رؤیای شبانه می‌بیند، و او و دیگران دور هم جمع می‌شوند و آن را با هم تعبیر می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که منظور از خواب باید رفتن آنها به مقدونیه باشد. پولس در خواب مردی از اهل مقدونیه را می‌بیند که می‌گوید، به مقدونیه بیا و به ما کمک کن. او از کجا می‌داند که این مرد اهل مقدونیه است؟ مردم گاهی اوقات در مورد لباس متمایز مرد بحث می‌کنند، یا می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد، اما مطمئناً یکی از دلایلی که او می‌داند آن مرد اهل مقدونیه است این است که آن مرد می‌گوید، به مقدونیه بیا و به ما کمک کن.

و مردم حدس زده‌اند که این مرد مقدونی کیست؟ شاید اسکندر کیبر باشد که از روی مجسمه‌هایش می‌توانید او را بشناسید. یا شاید برخی حدس زده‌اند که شاید لوقا باشد. اما در واقع، این هیچ سرنخی به ما نمی‌دهد.

احتمالاً اگر یکی از آنها بود، فقط به ما می‌گفت که او مردی اهل مقدونیه است. او می‌گوید، به مقدونیه بیا و به ما کمک کن. شاید زندانبان فیلیپی باشد، اما از طرف دیگر، اگر اینطور بود، شاید لوقا به ما می‌گفت.

بنابراین، در هر صورت، آنها با کشتی به سمت فیلیپی حرکت می‌کنند. حالا، بعداً، پولس به آسیا خواهد رفت. در آنجا یک بیداری عظیم رخ خواهد داد، اما هنوز زمان آن نرسیده است.

زمان‌بندی خدا مهم است، همانطور که دعوت خدا مهم است. هدایت قرار بود مهم باشد. خوب است که آنها در این مرحله فقط سرگردان نیستند.

خوبه که حداقل به رویایی برای ادامه دادن دارن. به رویا شاید بعضی وقتا خیلی هم بزرگ به نظر نرسه، اما بالاخره به چیزی برای محکم نگه داشتن دارن. تو فیلیپی کتک می‌خورن.

آنها در تسالونیکي مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. از بیریه بیرون رانده می‌شوند. در واقع، از مقدونیه بیرون رانده می‌شوند.

واقعاً خوب است که بدانید وقتی در شرایط سخت قرار می‌گیرید، حداقل کمی راهنمایی دارید. مثلاً بگویید، خب، خداوند می‌خواست من اینجا باشم، پس اشکالی ندارد. و این چیزی بود که آنها مجبور بودند داشته باشند.

خب، آنها از ترواس حرکت می‌کنند و سفر دریایی فقط دو روز طول می‌کشد، که یعنی الان زمان مناسبی از سال است. بادهای مساعدی می‌وزد. بعداً در کتاب اعمال رسولان، به دلیل بادهای فصلی و به دلیل اینکه آنها در جهت مخالف حرکت می‌کنند، سفر دریایی معکوس آنها حدود شش روز طول خواهد کشید.

و همه اینها با آنچه ما از الگوهای باد و غیره در زمان‌های مربوطه سال می‌دانیم، مطابقت دارد. اما می‌گویید که آنها از ساموتراس عبور می‌کنند. ساموتراس تقریباً در نیمه راه است.

آنجا کوه عظیمی وجود دارد که به شما امکان می‌دهد ساموتراس را از دور تشخیص دهید. از آنجایی که سفر دو روزه است، ممکن است آنها یک شب در ساموتراس لنگر انداخته باشند. ساموتراس به خاطر اسرار کیبری و غیره شناخته شده بود، اما احتمالاً آنها در ساموتراس کار زیادی انجام ندادند.

هدف آنها رسیدن به مقدونیه است. و بنابراین، ما در باب ۱۶ آیات ۱۱ تا ۲۰ در مورد آن می‌خوانیم، همانطور که آنها به فیلیپی می‌رسند. و در آیات ۱۱ تا ۱۵ در مورد واکنش اولیه در فیلیپی می‌خوانیم.

گفتم که کوه‌های ساموتراس قابل مشاهده خواهند بود. آن اولین بندر خواهد بود. تقریباً در نیمه راه بود.

اما در نهایت، وقتی به مقدونیه می‌رسند، به نیاپولیس می‌رسند. آن یکی از دو بندر برتر مقدونیه جنوبی بود دیگری تسالونیک بود که در فصل ۱۷ در آیه ۱ به آن خواهیم پرداخت. نیاپولیس شهر بندری یا شهری بندری بود که مستقیماً به فیلیپی خدمت می‌کرد.

همانطور که اشاره کردم، سفر دو روزه نشان دهنده بادهای مساعد بود، البته به جز در زمستان. سفر دریایی سریع‌تر و ارزان‌تر بود. و در این مرحله، شما مسافت زیادی را برای سفر ندارید.

این یکی از نزدیکترین نقاطی است که می‌توانستید از آسیا به مقدونیه سفر کنید. آنها شاید وقتی به آنجا رسیدند، حدود ۱۰۰ مایل در روز حرکت می‌کردند. نیاپولیس.

فیلیپی حدود ۱۶ کیلومتر به سمت شمال غربی و در آن سوی کوه سمبولیم قرار داشت. و این انتهای شرقی راه ایگناتیوس بود. انتهای غربی آن بندر آدریاتیک، دیراتیوم، در آن سوی یونان یا شمال یونان بود که از آنجا می‌توانستند به ایتالیا سفر دریایی کنند.

فیلیپی از سال ۴۲ پیش از میلاد یک مستعمره رومی مغرور بود. وقتی می‌گویم یک مستعمره رومی مغرور، آنها بر استفاده از زبان لاتین، داشتن کتیبه‌های لاتین، مثلاً ارادت بسیار به دیانا تأکید داشتند. خب، به طور سنتی، مقدونی‌ها بیشتر با یونانی‌ها شناخته می‌شدند و او را آرتیمیس می‌نامیدند.

اما در فیلیپی، او دیانا بود. آنها به شدت با فرهنگ رومی خود شناخته می‌شدند. اگر شهروند فیلیپی بودید، که البته همه ساکنان اینطور نبودند، احتمالاً لیدیا هم نبود.

اگر شهروند فیلیپی بودید، در نتیجه شهروند افتخاری روم محسوب می‌شدید. این بخشی از معنای مستعمره روم بودن بود، حتی اگر هرگز آنجا نبودید. به همین دلیل است که وقتی پولس در فیلیپیان ۳:۲۰ به فیلیپیان می‌نویسد، می‌تواند از شهروندی ما در بهشت صحبت کند، زیرا فیلیپیان مطمئناً می‌دانستند که شهروند مکانی بودن که هرگز در آن زندگی نکرده‌اند به چه معناست.

فیلیپی، اگرچه به دلیل برخی از جنگ‌های داخلی روم در گذشته و فتح مقدونیه توسط روم، مستعمره روم بود، اما برخلاف بسیاری از مناطق شهری که پولس از آنها بازدید کرد، بیشتر یک مرکز کشاورزی بود تا

تجاری. اما با این حال، یک مستعمره بود، جایی بود که پولس می‌خواست در آنجا خدمت کند. تسالونیکي پایتخت مقدونیه بود، اما در اینجا فیلیپی، لوقا آن را اولین شهر استان می‌نامد.

گاهی اوقات مردم از کلمه «اولین» به معنای «برترین» استفاده می‌کنند، اما من در تمام جاهایی که در ادبیات، باستانی پیدا کردم، از جمله مثلاً در جغرافیای استرابون، وقتی او در مورد شهرهای مختلف صحبت می‌کند، از این به عنوان «اولین شهر» یاد می‌کند و این «اولین شهر» است، به این معنی که یک شهر اصلی است یک شهر بزرگ است. فیلیپی یک شهر بزرگ استان بود، یکی از برجسته‌ترین شهرهای آنجا در کنار تسالونیکي. پولس و سیلاس به دنبال ارتباطی هستند.

آنها آنجا کنیسه ندارند، اما فرض می‌کنند که اگر کسی اینجا باشد که یهودیت را رعایت کند، باید نزدیک آب باشد، چون آنجا جایی است که باید شستن دست‌ها و غیره را تمرین کنید، یعنی مراسم تطهیر برای زمان دعا. بنابراین، آنها به دنبال مکانی برای دعا می‌گردند. مکان دعا، اصطلاحاً می‌تواند به معنای کنیسه باشد، اما لوقا معمولاً وقتی منظورش کنیسه است، می‌گوید کنیسه.

بنابراین ظاهراً اینجا ساختمانی وجود ندارد. چیزی که آنها پیدا می‌کنند چند زن است. معمولاً، حداقل طبق سنت‌های بعدی، برای تشکیل یک کنیسه به حد نصاب حداقل ۱۰ مرد یهودی نیاز است.

می‌دانم که در یکی از شهرها، کنیسه‌ای هست که قبلاً به آنجا می‌رفتم و چون یهودی نیستم، نمی‌توانستم بشمارم. بنابراین، برای رسیدن به حد نصاب ۱۰ مرد یهودی، گاهی اوقات تعداد کافی نداشتند. در واقع، این یک کنیسه اصلاح‌شده بود، بنابراین ممکن است گاهی اوقات زنان را هم شمرده باشند، اما گاهی اوقات تعداد کافی برای برگزاری مراسم نداشتند.

بنابراین، آنها مجبور بودند با چند نفر تماس تلفنی بگیرند و از آنها بخواهند که بیرون بیایند تا بتوانند به حد نصاب برسند. اما در هر صورت، حداقل لازم بود که در مکانی پاک و نزدیک آب برگزار شود و کاوش‌ها، اهمیت این موضوع را برای کنیسه‌های باستانی نشان می‌دهد. اگر افراد کافی برای داشتن کنیسه نداشتید، حداقل می‌توانستید یک جلسه دعا داشته باشید.

خب، پس طبق آیه ۱۳، آنها به کنار رودخانه می‌روند تا آنها را پیدا کنند. حالا منظورشان کدام رودخانه است؟ خب، نزدیکترین رودخانه واقعی، رودخانه گنگیت بود. این رودخانه شاخه‌ای از رودخانه استرایمون است.

حدود یک و ربع مایل یا بیش از دو کیلومتر از فیلیپی فاصله دارد. بنابراین با معیارهای فریسیان، بیش از یک روز سبب طول می‌کشید. برخی دیگر گمان کرده‌اند که این محل، محل کرونیت‌های نهر در یک طرف شهر است.

برخی دیگر گمان کرده‌اند که این یک نهر خشک شده در آن سوی شهر بوده، که در واقع خشک نشده بوده، جایی که در واقع یک روایت وجود دارد و یک کلیسا آنجاست، روایتی که می‌گوید این اتفاق در آنجا رخ داده است. من تمایل دارم فکر کنم که احتمالاً نزدیک رودخانه گنگیت بوده است، که با توجه به این واقعیت که آنها حتی حد نصاب نداشتند، این زنان احتمالاً خیلی نگران استانداردهای فریسیان در یهودیه در مورد سفر در روز سبب نبودند. و پولس بیشتر نگران رسیدن به مردم است تا اینکه بیش از ۲۰۰۰ ذراع راه نرود.

بنابراین، آنها به آنجا می‌روند و آنها را پیدا می‌کنند. نوشته شده که بیرون دروازه شهر است. خب، همه این پیشنهادها بیرون دروازه شهر هستند، احتمالاً دروازه شهر اینجا، اگر در مورد چنگیزها صحبت می‌کنیم،

احتمالاً گذرگاه استعماری فیلیپی است که از طریق آن ویا آنژیا، جاده رومی که از سمت ایتالیایی شمال یونان از طریق مقدونیه امتداد داشت، می‌توانستید از طریق دریا به ترواس بروید.

این یک مسیر اصلی شرق به غرب بین روم و آسیای صغیر از نظر سفرهای زمینی بود. این مسیر از فیلیپی عبور می‌کرد و به چنگی‌ها می‌رسید. در ۱۶:۱۴، آنها این زنان را در آنجا پیدا می‌کنند و زنان تمایل بیشتری به پذیرش ادیان غیر محلی، ادیان آسیایی و غیره داشتند، زیرا با پیروی نکردن از ادیان محلی، جایگاه کمتری برای از دست دادن داشتند.

رومیان محافظه‌کار اغلب از این موضوع شکایت داشتند. آنها شکایت داشتند که زنان پیرو ادیان شرقی هستند که از جمله آنها می‌توان به یهودیت و جنبش مسیحیت اشاره کرد. یوسفوس می‌گوید که زنان بسیار بیشتر از مردان پیرو یهودیت هستند.

این موضوع طبیعتاً در مورد کسانی که کاملاً به دین اسلام گرویده بودند صدق می‌کرد، چرا که ختنه شدن برایشان در بزرگسالی، احتمالاً برای یک زن یهودی، می‌توانست تجربه‌ای دردناک باشد. بزرگسالان معمولاً آن تجربه را زیاد به یاد نمی‌آورند، اگرچه شخصی در کنیسه بود که به من گفت، می‌دانید چرا امروزه تعداد کمی از یهودیان الکلی وجود دارد؟ به این دلیل است که ما قبل از ختنه کردن آنها در نوزادی، کمی شراب در زبان‌شان می‌ریزیم و شما با این فکر بزرگ می‌شوید که، پسر، اگر اینقدر درد دارد، من نمی‌خواهم زیاد این کار را انجام دهم. به هر حال، او شوخی می‌کرد.

اما یوسفوس خاطرنشان کرد که تعداد زنان پیرو یهودیت بسیار بیشتر از مردان است. این نه تنها برای کسانی بود که کاملاً به یهودیت گرویده بودند، بلکه برای کسانی که با یهودیت هم‌دل بودند نیز صدق می‌کرد. باز هم، آنها چیز کمتری برای از دست دادن داشتند، بنابراین جای تعجب نیست که افرادی که اینجا پیدا می‌کنند زن هستند.

خب، زنان اغلب در فرهنگ یونانی محدود بودند، نه چندان در مقدونیه، جایی که هستند، بلکه به طور کلی. اما تنها حوزه‌ای که حتی یونانیان به زنان مسئولیت عمومی می‌دادند، وقتی می‌گویم یونانیان، بیشتر به آتیکا فکر می‌کنم، مانند فرهنگ آتن، نه اسپارت. اما تنها حوزه‌ای که یونانیان به زنان مسئولیت عمومی می‌دادند، به ویژه، مذهب بود، و زنان در اینجا در فرقه دیانا در فیلیپی به شدت درگیر بودند.

و زنان مقدونی از نظر تاریخی آزادتر از زنان یونانی بوده‌اند. خب، پولس به زنان آموزش می‌دهد و بر زنان تمرکز دارد. برخی از یهودیان این را مشکوک می‌دانند.

در واقع، اگر شما دشمنانی داشتید و زنان حامی شما بودند، همانطور که عیسی در لوقا ۸، ۱-۳ و البته در متن قبلی که در ۷، ۳۶-۵۰ زنی در حال شستن پاهای اوست، یهودیان محافظه‌کار به آن نگاه تحقیرآمیزی داشتند. و هر کسی که شما را دوست نداشت، به آن نگاه تحقیرآمیزی می‌کرد. آنها از این به عنوان دلیلی برای شکایت استفاده می‌کردند.

وقتی بعضی از فریسیان، حامیان زن داشتند، افرادی که از فریسیان خوششان نمی‌آمد، از این موضوع شکایت می‌کردند و می‌گفتند: «می‌بینید، شما دارید به زنان توجه می‌کنید.» اما در هر صورت، پولس به افرادی که آنجا هستند و باید به آنها رسیدگی شود، می‌رسد و از جایی که می‌تواند شروع می‌کند. لیدیا اهل طیاتیرا بود.

می‌گوید خدا قلب او را برای انجیل گشود. لیدیا اهل طیاتیرا بود، آیه ۱۴. لیدیا نامی رایج بود، اما به طور خاص برای کسی از طیاتیرا مناسب است زیرا طیاتیرا در لیدیای باستان قرار داشت.

و اگر کسی، مثلاً، خدمتکاری داشت که از منطقه‌ای در لیدیا خریداری شده بود، گاهی اوقات آن خدمتکار را لیدیا صدا می‌زدند یا آن نام را به او می‌دادند. طیاتیرا به خاطر اصناف رنگرزی و منسوجاتش شناخته شده بود. کتیبه‌ها نشان می‌دهند که سایر تاجران طیاتیرا نیز رنگ بنفش را در مقدونیه می‌فروختند.

بنابراین، جای تعجب نیست که این شغل لیدیا باشد. و اغلب آنها با انجام این کار ثروتمند می‌شدند، حتی با اینکه اکثر مقدونی‌ها فقیر بودند. برخی از مقدونی‌های بسیار ثروتمند بودند و این تجارت بسیار سودآوری بود.

نام و حرفه او برای بسیاری از محققان این احتمال را مطرح می‌کند که او ممکن است یک زن آزاد شده بوده باشد. حال، وقتی در مورد چیزهایی مانند این صحبت می‌کنیم، در مورد سطوحی از احتمال صحبت می‌کنیم. او ممکن است یک زن آزاد شده، یعنی یک برده سابق بوده باشد.

افراد آزاد شده اغلب به عنوان نماینده در مشاغل برده‌داران سابق خود به کار خود ادامه می‌دادند. و این موضوع، همانطور که از کتیبه‌ها می‌دانیم، در مورد بسیاری از تاجران رنگ بنفش صادق بود، اما بسیاری از آنها افراد آزاد شده بودند. بنابراین ممکن است این موضوع در مورد لیدیا نیز صادق باشد.

در این دوره، زنان گاهی اوقات به تجارت مشغول بودند. و حتی زنان برده نیز می‌توانستند مدیر شوند، درست مانند مردان برده. احتمالاً او ثروتمند بود.

وقتی می‌گویم احتمالاً او ثروتمند بوده، حتی می‌توانسته به عنوان یک برده هم کمی ثروتمند باشد، زیرا بردگان، اغلب اجازه داشتند مقداری پول به عنوان پشتوانه داشته باشند. از نظر فنی، این پول متعلق به برده‌دار بود اما قانون روم در واقع به بردگان اجازه می‌داد تا حد زیادی آن را کنترل کنند، البته به شرطی که برده‌دار این کار را می‌کرد، که معمولاً در مورد مدیرانی صدق می‌کرد که درآمد خودشان را داشتند. با این حال، احتمال بیشتری وجود دارد که او یک فرد آزاد شده باشد، یا می‌تواند فقط آزاد باشد، اما احتمالاً یک فرد آزاد شده.

حالا، او احتمالاً به عنوان فروشنده‌ی رنگ بنفش ثروتمند بود. این رنگ در دنیای مدیترانه و در شرق آن، در ایران، کالایی لوکس محسوب می‌شد. این رنگ بیش از هزار سال در دنیای مدیترانه کالایی لوکس بود.

منبع اصلی رنگ بنفش، به خصوص به عنوان یک کالای لوکس، صدف مورکس در نزدیکی صور بود. برای استخراج رنگ بنفش از این نرم‌تنان، باید مقدار زیادی از آن را له می‌کردید. و سپس از آن برای رنگ‌آمیزی لباس استفاده می‌کردند.

شاید لازم باشد هزار تا از آنها را فشار دهید تا فقط کمی لباس بنفش به دست آورید. به همین دلیل است که اینقدر گران بود. آن منبع اصلی رنگ بنفش بود.

و طبیعتاً، از آنجایی که بر پایه‌ی تفاله‌های فشرده‌شده‌ی نرم‌تنان بود، رنگ بنفش بوی خیلی خوبی نداشت. اما اشکالی نداشت. این یک نماد جایگاه اجتماعی بود.

مردم حاضر بودند به خاطر نماد جایگاه اجتماعی، بو را تحمل کنند. و بنابراین معمولاً آن را با چیزی بسیار بسیار ثروتمند معامله می‌کردند. حالا، مقداری بنفش قلبی هم وجود داشت و مقداری از آن بر اساس چیزهایی بود که در آسیای صغیر موجود بود.

شما بلوط کِرمس را داشتید که می‌توانستید از آن رنگ قرمز بگیرید. و همچنین، در نزدیکی مقدونیه، راهی برای تهیه بنفش مصنوعی وجود داشت. بنابراین، ممکن است او در این دوره گران‌ترین نوع بنفش را نمی‌فروخته است.

شاید او چیزی ارزان‌تر فروخته باشد. اما در هر صورت، احتمالاً وضع مالی خوبی دارد چون شما با انجام هر یک از این کارها پول زیادی را مدیریت می‌کنید. او تولیدکننده رنگ بنفش نیست.

قرار نیست مثل خانه‌ی شمعون دباغ بدبو باشد، اما او فروشنده‌ی چیزهایی است که با رنگ ارغوانی رنگ شده‌اند. پس، مهمان‌نوازی. پولس، تا زمانی که لیدیا را ملاقات کرد، و سیلاس و تیموتائوس و لوقا، که در این لحظه با اوست، ممکن است تا آن زمان در یک مسافرخانه اقامت داشته باشد.

مطمئناً این ایده‌آل نبود. مطمئناً بهتر بود که از یک خانواده یهودی دیگر مهمان‌نوازی پیدا کنیم. معمولاً این‌طور انجام می‌شد.

عیسی گفت که این کار را انجام دهید. اما اگر جای دیگری برای رفتن نداشتید، باید به مسافرخانه می‌رفتید. مسافرخانه‌ها به خاطر صاحبان فاسد مسافرخانه که گاهی اوقات حتی می‌توانستند از مردم دزدی کنند، بدنام بودند.

وقتی مردم بیرون بودند، می‌توانستند چیزهایی را بدزدند. مهمانخانه‌ها همچنین در فرهنگ یهودی به خاطر فساد اخلاقی‌شان بدنام بودند، زیرا بسیاری از اوقات شما یک میخانه داشتید که به خودی خود غیراخلاقی محسوب نمی‌شد، اما پیشخدمت‌های میخانه که اغلب برده‌هایی بودند که در نوزادی از میان انبوه زباله‌ها نجات یافته بودند، غیراخلاقی محسوب می‌شدند. اکنون آنها به عنوان فاحشه‌های برده بزرگ شده بودند.

آنها در بقیه مسافرخانه به عنوان فاحشه خدمت می‌کردند. بنابراین، اینجا مکان ایده‌آلی برای اقامت یهودیان نبود. همچنین مشکلاتی مانند ساس وجود داشت.

شما در اواخر قرن دوم در کتاب اعمال یوحنا در مورد آنها می‌خوانید. این یک رمان است. این اثر مورد علاقه من در بین آثار رمان است که در آن همه ساس وجود دارد و یوحنا می‌خواهد از شر آنها خلاص شود.

بنابراین، او به نام خداوند به آنها فرمان می‌دهد. شما انتظار دارید آتش از آسمان نازل شود و ساس‌ها را ببلعد، اما من این را دوست دارم. آتش نه.

او فقط به آنها دستور می‌دهد و آنها در یک صف قرار می‌گیرند و از اتاق بیرون می‌روند. اما در هر صورت مهمان‌نوازی یک ارزش عمده در دنیای مدیترانه باستان بود، یک ارزش عمده در یهودیت، حتی بیشتر از بسیاری از فرهنگ‌های دیگر. لیدیا مهمان‌نوازی می‌کند.

در واقع، مهمان‌نوازی برای یک مرد یا زن خدا یک افتخار محسوب می‌شد. بنابراین، او به عنوان حامی یا نیکوکار آنها عمل می‌کرد. نه حامی به معنای فنی رومی کلمه، بلکه حامی به معنای کلی‌تری که محققان عهد جدید امروزه از آن استفاده می‌کنند.

نه مثل کسی که در جمهوری روم برای یک مقام کاندید می‌شد و این موکلان را دنبال خود می‌کشید تا وانمود کند که او یار و یاور زیادی دارد تا افراد بیشتری به او رأی دهند، بلکه به شیوه‌ای کلی‌تر که ما از آن استفاده می‌کنیم. او به عنوان یک نیکوکار یا حامی عمل می‌کند. بسیار شبیه به آنچه در دوم قرن‌تایان ۴ تا ۱۱ می‌بینید، جایی که زن شونمی می‌گوید، هی، بیا بید برای این مرد خدا اتاکی بسازیم تا با ما بماند، الیشع.

و تا حدودی، هرچند کمی کمتر داوطلبانه، برای بیوه صرفه در اول پادشاهان ۱۷. ظاهراً او سرپرست خانواده‌اش است. ممکن است مردی آنجا باشد که کمی بی‌خیال باشد، اما ظاهراً او سرپرست خانواده است.

و شاید این به این معنی است که او خدمتکاران زیادی دارد. او می‌تواند بیوه باشد، اما به عنوان یک فرد آزاد شده، ممکن است ازدواج را انتخاب نکرده باشد. او در مورد کاری که انجام می‌داد، حق انتخاب زیادی داشت، اما افراد زیادی آنجا بودند.

اگر کسی دنبال بهانه‌ای برای رسوایی باشد، خب، آنها با آن زن می‌مانند. خب، آنها فقط با او نمی‌مانند منظورم این است که کلی از آنها آنجا هستند و کلی از اعضای خانواده‌اش آنجا هستند، اما این هنوز هم چیزی است که متهمان از آن به عنوان رسوایی استفاده می‌کنند، درست مثل عیسی که هنگام تعلیم، زنان را همراه شاگردانش همراهی می‌کرد.

از توصیفاتی که از عیسی و پولس داریم، کاملاً مشخص است که این افراد بسیار اخلاق‌مدار بودند، اما گاهی اوقات حتی به خاطر انجیل، مجبور بودند برخی از مرزهای سنتی را زیر پا بگذارند. نه اینکه این کار هرگز انجام نشد. این کار انجام شد.

فقط اگر دشمن داشتید، ممکن است دنبال دلیلی برای تهمت بگردند، اما این چیزی نیست که در فیلیپی به خاطرش تهمت زده می‌شوند. آنها به خاطر چیز دیگری تهمت زده می‌شوند. بنابراین، ما قصد داریم به جن‌گیری و اقتصاد، از ۱۶۱۶ تا ۲۲، نگاهی بیندازیم.

بعضی وقت‌ها مردم انگیزه‌های پنهانی برای متهم کردن شما دارند، مخصوصاً اگر برایشان هزینه‌ای داشته باشد. خب، اینجا یک دختر برده داریم، حقوق‌بگیر، احتمالاً خیلی جوان. این اصطلاح چند جای دیگر در اعمال رسولان لوقا هم استفاده شده است.

این کلمه برای منتقد پطرس در لوقا ۲۲:۵۶ استفاده شده است، که، اه، می‌گوید، تو هم جلیلی هستی. من تو را با عیسی دیدم. همچنین برای هیرودا، خدمتکار خانه مریم، مادر یوحنا مرقس در فصل ۱۲ آیات ۱۲ و ۱۳ نیز استفاده شده است.

اسمش یعنی رز. اون خیلی مثبت، یه شخصیت خیلی مثبت که اینجا با یه شخصیت دوبه‌لو مقایسه شده. اه، اون توسط برده‌دارهاش مورد استثمار قرار گرفته.

اینها کسانی هستند که واقعاً شخصیت‌های منفی اینجا هستند، اما او نیز توسط آنها مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد زیرا توسط یک روح مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. امم، تا جایی که به دیدگاه لوقا نسبت به زنان مربوط می‌شود، امم، برخی گفته‌اند، آه، لوقا سعی دارد این صدای زنانه را سرکوب کند. می‌دانید، وقتی پولس به او دستور می‌دهد ساکت باشد، دقیقاً مشابه چیزی است که در فصل چهارم لوقا داریم، جایی که یک مرد دیورده فریاد می‌زند و عیسی او را در کنیسه ساکت می‌کند.

دقیقاً مشابه همین است. بنابراین، اینطور نیست که او زنان را ساکت کند. زنانی را که در مقبره موعظه می‌کردند به یاد دارید، لیدیا و خانواده‌اش اینجا بسیار مطلوب به نظر می‌رسند و همچنین رودا.

منظورم این است که در آن روایت درباره رودا طنز وجود دارد، اما طنزی که بعضی‌ها گفته‌اند به ضرر رودا است. اینطور نیست. او تنها کسی است که حقیقت را در آن روایت می‌داند.

این به ضرر پطرس و به ویژه سایر اعضای خانواده است. رودا با زنانی که در لوقا ۲۴ در مقبره بودند و حقیقت را گفتند و در ابتدا کسی حرفشان را باور نکرد، قابل مقایسه است. خب، پولس در ابتدا کاری نمی‌کند، شاید به این دلیل که نمی‌خواهد دردسری را که در واقع پس از بیرون کردن روح ایجاد می‌شود، دامن بزند.

اما او، او مدام می‌گوید که این مردان بندگان خدای متعال هستند. و شما فکر می‌کنید، خب، این مضر نیست. در واقع درست است.

اما، در یک زمینه غیریهودی، این می‌تواند به این معنی باشد که، می‌دانید، خدایان زیادی وجود دارند و اینها می‌دانید، این موضوع هویت آنها را نسبی می‌کند، اما همچنین، شما نمی‌خواهید یک دیو برای شما شهادت دهد، درست همانطور که عیسی نمی‌خواست یک دیو در مورد هویت او در لوقا فصل چهارم شهادت دهد. و آن را بیرون کند. بنابراین سرانجام، پولس آن را بیرون می‌کند. او او را از نظر معنوی آزاد می‌کند.

از نظر جسمی، او هنوز برده اربابانش است، اما از نظر روحی آزاد شده است. و به همین دلیل، همانطور که خواهیم دید، پس از آن از نظر اقتصادی برای اربابانش بی‌ارزش می‌شود. بنابراین شاید لیدیا و دیگران می‌توانستند کاری را که پولس انجام داده بود ادامه دهند و پس از آن او را از نظر جسمی آزاد کنند.

احتمالاً در این مرحله می‌توانستند آزادی او را بخرند. او از نظر معنوی آزاد شده است. امیدوارم بتواند عضو کلیسا شود، اما برده‌ها به هر حال می‌توانستند در اوقات فراغت خود در این امور شرکت کنند، البته تا جایی که به برده‌داران مربوط می‌شد.

در واقع، در کلیسای قرن دوم، ما، ما، پلینی، فرماندار بیتینیا، در واقع می‌گوید که دو نفر از، دو نفر از رهبران کلیسایی که او زیر شکنجه بازجویی می‌کند، برده هستند، اما به نظر می‌رسد که آنها، بسته به نحوه ترجمه زبان، شماس کلیسا بوده‌اند. اما، اما، امم، بردگان می‌توانستند، در واقع به همین دلیل است که کلیسا اغلب مجبور بود صبح زود قبل از شروع وظایف رسمی تشکیل جلسه دهد. اما در هر صورت، روح یک پیتونس، به معنای واقعی کلمه همان چیزی است که در این متن گفته شده است.

او، او، اه، ترجمه‌ها اغلب می‌گویند روح پیشگویی، و معنی‌اش همین است، اما روح پیشگویی، روح بسیار قدرتمندی از پیشگویی بود. پیتونس اصطلاحی بود که به پیشگوی دلفی آپولو، به کاهنه‌ی پیشگوی دلفی آپولو، اطلاق می‌شد. او را پیتونس می‌نامیدند.

او دیوانه بود، یعنی در حالت جنون پیشگویی می‌کرد، یا حداقل اغلب گفته می‌شود که در حالت جنون بوده است. پیشگوی دلفی آنقدر مشهور بود، حتی، حتی هرودوت در مورد کرزوس صحبت می‌کند، این موضوع قرن‌ها قبل، در زمان کوروش، پادشاه ایران، اتفاق افتاده است. کرزوس پادشاه لیدیا بود و می‌خواست بداند که آیا می‌تواند در این کشور یا آن کشور جنگ کند.

و بنابراین، او از پیشگویان مختلف پرسید تا بفهمد کدام پیشگو دقیق‌تر است. و پیشگوی دلفی توانست به او بگوید چه چیزی را زیر تختش پنهان کرده است. بنابراین، او گفت، این یکی بسیار دقیق است.

بنابراین، او به سراغ آنها فرستاد و گفت، بسیار خوب، من می‌خواهم علیه پادشاه پارس، علیه پارسیان و مادها، کوروش، جنگ کنم. پس، آیا باید جنگ کنم یا نه؟ و پاسخ آمد، جنگ کن و یک پادشاهی بزرگ را نابود خواهی کرد. خب، متأسفانه کرزوس متوجه ابهام موجود در آن پاسخ نشد.

او علیه کوروش جنگید و شکست خورد و پادشاهی‌اش بخشی از امپراتوری پارس شد. و هنگامی که او را در «آتش می‌سوزاندند، گفت:» او، حالا فهمیدم. بله، من یک پادشاهی بزرگ، پادشاهی خودم را نابود کردم

و طبق گفته هرودوت، کوروش گفت، او چه می‌گوید؟ می‌خواهم در این مورد بشنوم. و وقتی او، وقتی در مورد آن شنید، گفت، نه، نه، کروزوس را اینجا بیاورید، او را در آتش نسوزانید. و بنابراین، او گفت، بله، این خوب است.

من دوست دارم، دوست دارم داستان را بشنوم. به هر حال، ممکن است همه چیز درست نباشد، اما داستان اینگونه پیش می‌رود. در هر صورت، کاهنه دلفی آپولو مشهور بود.

شما چند پیشگوی معروف دیگر هم داشتید، پیشگوی زئوس در دودونا با درخت بلوطی که آنجا بود. و همچنین آپولو به عنوان یک خدای پیشگو در دلوس، محل تولد احتمالی‌اش، مشهور بود و غیره. اما، به خصوص دلفی، از همه معروف‌تر بود.

. مطابقت دارد Paidiske حالا او باکره بود. حتماً جوان بود. پس دوباره، این احتمالاً با سن این

این به معنای منفی گفتن در مورد باکره‌های جوان نیست. در مقابل، باکره‌های اعمال رسولان ۲۱، چهار دختر باکره فیلیپ هستند که نبوت می‌کنند. و به دلیل سن معمول، می‌دانید، وقتی از عبارت باکره استفاده می‌کنند، احتمالاً در واقع در سنین نوجوانی هستند.

اما در هر صورت، آنها بسیار مثبت دیده می‌شوند، اما او اسیر نوع متفاوتی از روح نبوی است، نه روح خدا گفته می‌شود که او، پیتونس، نه این زن اینجا، بلکه پیتونس در دلفی روی سه پایه می‌نشست و این بخارات مافیتی وجود داشت که بالا می‌آمدند. باستان‌شناسی نشان می‌دهد که احتمالاً این درست نیست، اما در هر صورت، ظاهراً اینها به زن الهام می‌بخشیدند.

و سپس کاهنان باید تفسیر می‌کردند. آنها باید کلمات او را مرتب می‌کردند، آن را شیواتر، شاعرانه‌تر و گاهی اوقات در صورت لزوم، برای احتیاط، آن را مبهم‌تر می‌کردند. اما لوکان تسخیر شدن پیتونس را با عباراتی بسیار واضح به تصویر می‌کشد.

همه با این موافق نیستند، اما در جای دیگری از ادبیات باستان آمده است که او دیوانه می‌شد، موهایش سیخ می‌شد و غیره، زیرا روح آپولو او را تسخیر می‌کرد. حال، دلیل اینکه او را پیتونس می‌نامیدند، به نام آپولوی پیتیانی نامگذاری شده بود که قاتل اژدهای بزرگ، پیتون، بود. و احتمالاً می‌توانید در مورد آن در برخی از تفاسیر مکاشفه در مکاشفه ۱۲ بخوانید.

اما به هر حال، این به این معنی نیست که این خانم جوان لزوماً هرگز در دلفی بوده است. فقط می‌توان گفت که اگر گفته می‌شود او روح یک پیتونس را دارد، این یک دیو کوچک نیست. منظورم این است که این یک دیو بسیار قدرتمند است.

شاید لژیون نباشد، اما این یک دیو قدرتمند است. و آیه ۱۷، پیام او، این است که اینها بندگان خدای متعال هستند. خب، آنها بندگان خدای متعال بودند.

عبارت «خدای متعال» در متون یهودی رایج است. در کتاب مقدس هست، اما در منابع بت‌پرستی نیز آمده است. در آنجا می‌تواند به خدای یهود اشاره داشته باشد، یا می‌تواند به زئوس اشاره داشته باشد.

بنابراین، در یک زمینه غیریهودی، درجه‌ای از ابهام وجود دارد. در جادوی بت‌پرستی، خدای متعال، که اغلب با خدای یهودی یکی دانسته می‌شود، به عنوان قدرتمندترین دیده می‌شد. و بنابراین، در جادو نیز، مردم دوست دارند این خدای متعال را فرا بخوانند.

و او می‌گوید که آنها راه نجات را به شما اعلام می‌کنند. خب، جالب اینجاست که حتی اگر دیو ممکن است در دسر ایجاد کند، خدا گاهی اوقات می‌تواند از شهادت دیو برای خیریت استفاده کند. ما این را در اعمال رسولان فصل ۱۹ می‌بینیم.

منظورم این است که شما نمی‌خواهید به حرف شیاطین گوش دهید و نمی‌خواهید فرض کنید که شیاطین همیشه حقیقت را می‌گویند. منظورم این است که به همین دلیل است که آنها شیطان هستند. اما به هر حال.

اما، می‌دانید، ستاره بیت‌لحم، منظورم این است که اینجا مغ‌ها طالع‌بین هستند. آنها به ستاره‌ها نگاه می‌کنند. این در کتاب مقدس ممنوع است.

اما گاهی اوقات خدا از چیزی استفاده می‌کند، حتی چیزی بت‌پرستانه. و چگونه از این استفاده می‌کند؟ خب، بعداً، وقتی زندانبان از پولس و سیلاس می‌پرسد، برای نجات چه باید بکنم؟ او آن زیان را از کجا نجات داده است؟ خب، احتمالاً او داستان این زن جوان را شنیده بود که در اطراف می‌گشت و اعلام می‌کرد که آنها راه نجات را اعلام می‌کنند. و حالا او پس از زلزله و ماندن آنها در آنجا، آنها را باور می‌کند.

جن‌گیران اغلب سعی می‌کردند از نام ارواح بالاتر برای بیرون راندن ارواح پایین‌تر استفاده کنند. این ۱۸:۱۶ را در فصل ۱۹، آیه ۱۳ می‌بینیم، جایی که هفت پسر اسکویا سعی می‌کنند نام عیسی را که پولس به او موعظه می‌کند، احضار کنند.

اما آنها حق استفاده از آن نام را ندارند. با این حال، پولس حق استفاده از آن نام را دارد. و در اینجا اعمال رسولان نمونه‌ای از یکی از اقدامات او را در این زمینه به ما نشان می‌دهد.

پولس از نام عیسی استفاده می‌کند. یعنی، پولس به عنوان عیسی شلیاخ یا نماینده او عمل می‌کند و از طرف عیسی صحبت می‌کند. او، به نمایندگی از عیسی، نماینده عیسی، به روح فرمان می‌دهد که بیرون بیاید.

و این معلوم می‌شود. حالا، بعضی از افرادی که شکاک‌تر هستند، افرادی را که اصلاً به ارواح یا شیاطین اعتقاد دارند، مسخره می‌کنند. اما جالب است که انسان‌شناسان به طور گسترده خلسه تسخیر ارواح را مستند کرده‌اند.

حال، بسیاری از انسان‌شناسان، احتمالاً هنوز هم اکثر آنها، باور ندارند که اینها ارواح واقعی هستند. برخی امروزه حداقل از درک بومیان استقبال می‌کنند و می‌گویند که کار ما سروکار داشتن با درک بومیان است، نه ارزیابی آن. اما انسان‌شناسان به طور گسترده خلسه تسخیر را مستند کرده‌اند، تا جایی که انکار خلسه تسخیر به عنوان معادل انسان‌شناختی زمین تخت بودن در نظر گرفته می‌شود.

هفتاد و چهار درصد از جوامع به تسخیر ارواح اعتقاد دارند. و این از منبعی در دهه ۱۹۷۰ است. اکنون با مطالعه جوامع بیشتر، این میزان می‌تواند بالاتر باشد.

در برخی مناطق بیشتر از مناطق دیگر است. در جوامع مختلف، نمودهای فرهنگی متفاوتی از آن وجود دارد، اگرچه بسیاری از آنها مانند آنچه در انجیل و اعمال رسولان می‌بینیم، بسیار مشکوک به نظر می‌رسند. اما یک بستر روان‌فیزیولوژیکی ثابت هنگام وقوع حالت‌های خلسه وجود دارد.

انسان‌شناسان معمولاً آن را به عنوان یک حالت تغییر یافته هوشیاری تعریف می‌کنند که به صورت بومی یا محلی بر اساس تأثیر یک روح شیطانی تفسیر می‌شود. ببخشید، نه یک روح شیطانی. اغلب، یک روح خوب است، بسیاری از مردم محلی آن را تفسیر می‌کنند، اما یک روح بیگانه است.

در طول حالت خلسه، یک نوروفیزیولوژی تغییر یافته وجود دارد که در آن افراد با بیش‌برانگیختگی و غیره آزمایش شده‌اند، مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. حال، نمی‌خواهم فکر کنید که EEG که توسط خوانش‌های همه موارد بیش‌برانگیختگی به این دلیل است. علل دیگری برای آن وجود دارد، حتی علل دیگری برای حالت‌های خلسه.

اما من دچار اختلال کم‌توجهی-بیش‌فعالی هستم. احتمالاً به همین دلیل است که خیلی سریع صحبت می‌کنم. دلیل دیگر این است که سعی می‌کنم سریع از آن عبور کنم تا بتوانم تا حد امکان مطالب بیشتری را پوشش دهم.

اما انواع مختلفی از فعالیت مغزی وجود دارد، اما شما یک نوروفیزیولوژی تغییر یافته دارید که این خلسه، تسخیر را مشخص می‌کند، حتی اگر گاهی اوقات بتوانید آن را در موارد دیگری که به آن مربوط نیستند داشته باشید. رفتارهای تسخیر. ریموند فرث، یک انسان‌شناس، و من نمی‌دانم چه اتفاقی برای صفحه نمایش من افتاده است، اما ریموند فرث می‌گوید که گاهی اوقات برای انسان‌شناس سخت بوده است که خودش را امروزه می‌توانیم بگوییم خودش - متقاعد کند که واقعاً همان شخصی است که قبلاً بوده و او را تماشا - می‌کند یا با او روبرو می‌شود.

بنابراین، آن را به عنوان تغییر شخصیت در رفتار آنها، تغییر در زیر و بمی صدایشان و غیره علامت بنزید. یورام موگاری قبل از اینکه مسیحی شود، یک جن‌گیر سنتی آفریقایی در دین سنتی بود. بنابراین، او داستان‌هایی برای من تعریف کرد در مورد چیزهایی که شاهد آنها بود و از نظر انسانی غیرممکن بودند، جایی که افراد واقعاً تسخیر شده تقریباً مانند یک مار از دیوار در امتداد پشت خود بالا می‌رفتند و به سقف می‌رسیدند، که با توجه به آنچه ما از بدن انسان می‌دانیم، باید از نظر انسانی غیرممکن باشد.

و سپس او به مسیحیت گروید و اکنون مدرک کارشناسی ارشد خود را در گوردون-کانول گرفته و اکنون در حال گذراندن دوره دکترای خود در انگلستان است. یا فکر می‌کنم شاید تا الان آن را تمام کرده باشد. در برخی موارد، و من این را به دلیل مواردی مانند لژیون و دیوزدگی در مورد هفت پسر اسکویا در اعمال رسولان ۱۹ ذکر می‌کنم، این همه موارد نیست، اما در برخی موارد، خلسه تسخیر در رفتارهای خشونت‌آمیز، مانند کوبیدن سر، پریدن به داخل آتش - شما همچنین این را در مرقس ۹ دارید - پریدن خود در مکان‌هایی مانند اندونزی، که من این پیراهن بسیار زیبا را از آن دارم، راه رفتن روی آتش یا مصونیت در برابر درد، بیان می‌شود.

گاهی اوقات می‌تواند به صورت خشونت نسبت به دیگران نیز ابراز شود. حال برخی از این اتفاقات می‌توانند تحت شرایط دیگری نیز رخ دهند. بدیهی است که افراد می‌توانند بدون داشتن دیو نیز خشونت‌آمیز باشند و افراد می‌توانند به دلیل چیزهای دیگر نیز حالت‌های هوشیاری تغییر یافته‌ای داشته باشند.

منظورم این است که وضعیت هوشیاری ما نیز وقتی خواب هستیم تغییر می‌کند. اما چیزی که به وضوح نشان دهنده وجود یک دیو است، اگرچه همیشه وقتی یک دیو حضور دارد اتفاق نمی‌افتد و احتمالاً معمولاً

اتفاق نمی‌افتد، پدیده‌های غیبی خاصی وجود دارد، مانند اینکه فردی می‌تواند از دیوار بالا برود، که از نظر فیزیکی غیرممکن است، برخی پدیده‌های غیبی. بسیاری از موارد فرضی دیوگرایی ممکن است صرفاً اختلالات شخصیتی یا فقط بیماری‌های جسمی باشند، اما برخی از آنها شدیدتر هستند، زمانی که اشیاء بدون لمس شدن حرکت می‌کنند یا در اتاق پرواز می‌کنند یا غیره.

و من دوستانی دارم که شاهد برخی از این اتفاقات بوده‌اند و خودم هم شاهد چیزهایی بوده‌ام که واقعاً نمی‌خواهم در موردشان صحبت کنم چون واقعاً ناخوشایند هستند. اما در هر صورت، جن‌گیری در ادبیات انسان‌شناسی نیز مطرح می‌شود. در برخی فرهنگ‌ها، این تنها درمان بیماری تسخیر شدن در نظر گرفته می‌شود و روانپزشکان و روانشناسانی که به ارواح اعتقاد ندارند - منظورم این است که برخی دارند، اما احتمالاً اکثریت ندارند - که به ارواح اعتقاد ندارند، در مورد اینکه آیا باید با باورهای محلی کنار بیایند یا خیر، بحث می‌کنند.

در میان مسیحیان، ما شاهد جن‌گیری بسیار زیادی هستیم. به عنوان مثال، حدود ۷۴٪ از مسیحیان در اتیوپی ادعا می‌کنند که شاهد جن‌گیری بوده‌اند. دانشجوی من، پاول موکاکه، یک باپتیست اهل کامرون، زنی را برایم توصیف کرد که مانند مار به خود می‌پیچید و ارواح دریایی از او بیرون رانده می‌شدند.

حالا، من اینطور فکر نمی‌کنم، و دیگران هستند که این چیزها را برای من توصیف می‌کنند. در محل، آنها را ارواح دریا، ارواح آب یا ارواح رودخانه می‌دانند. این ممکن است فقط سنت محلی، تفسیر محلی باشد.

می‌دانید، کتاب مقدس نمی‌گوید که ارواح دریایی یا چیزهای دیگر وجود دارند، اما بله، به نظر می‌رسد که آنها، نوعی روح بوده‌اند. کشیش نیالی، مینا کی‌سی، موردی را در مورد سه خواهر که به مدت سه سال لال بودند، بازگو می‌کند. من به هیچ وجه نمی‌گویم که لال شدن معمولاً توسط ارواح یا شیاطین ایجاد می‌شود.

شما می‌توانید به دلایل مختلفی دچار بیماری‌های جسمی شوید. همچنین می‌توانید به دلایل مختلفی دچار استرس عاطفی و استرس ذهنی شوید. اما ما برای زندگی با شخصیت‌های دیگر ساخته نشده‌ایم.

بنابراین، وقتی روحی دارید، گاهی اوقات قسمت خاصی از بدن یا سیستم عصبی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ذهن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نمی‌گویم اینها تنها چیزهایی هستند که می‌توانند بدن یا ذهن را تحت تأثیر قرار دهند، اما ارواح گاهی اوقات می‌توانند این کار را انجام دهند، و این مورد هم همینطور بود. چرا این سه خواهر همگی از همان زمان به مدت سه سال لال بودند؟ او یک دیو را بیرون کرد، کشیش مینا کی‌سی یک دیو را بیرون کرد، و سپس آنها در طول آن شفا یافتند.

رابین اسنلگر، رئیس دپارتمان روانشناسی صنعتی در دانشگاه متروپولیتن نلسون ماندلا در پورت الیزابت. خب، او در اوایل زندگی‌اش، تجربه قبلی خود را از کنترل شدن توسط یک شخصیت بیگانه بازگو می‌کند. هیچ چیز به او کمکی نکرد.

دارو کمکی نکرد. انواع دیگر اعمال هم کمکی نکردند تا اینکه او به طور خودجوش از طریق یک مسیحی به آنها روی آورد. یوسپرینا آکوستا استیوز در کوبا.

وقتی در کوبا بودم با او مصاحبه کردم. او گفت که تا سال ۱۹۸۸، ارواح را احضار می‌کرده است. نمی‌دانم. که آیا او در سانتریا یا چیز دیگری فعالیت داشته است، اما او ارواح را احضار می‌کرده است.

او آنقدر بیمار بود که نمی‌توانست راه برود. یک روز در سال ۱۹۸۸، کشیشانش برای او دعا کردند. او به عقب افتاد.

صندلی‌های اطرافش به عقب پرتاب شدند و نارسایی‌های شدید قلب و کلیه که آنقدر شدید بود که او ناگهان نمی‌توانست راه برود، بهبود یافت و او تا به امروز هنوز حالش خوب است. بنابراین، وقتی مردم در مورد واقعیت ارواح سؤال می‌پرسند، برخی از انسان‌شناسان این موضوع را بررسی کرده‌اند. منظورم این است که بیشتر آنها به آنچه فرهنگ محلی می‌گوید علاقه‌مند هستند، اما مطالعات جالبی نیز انجام شده است.

ادیت ترنر، که بیوه یک انسان‌شناس مشهور به نام ویکتور ترنر است، مدرس انسان‌شناسی در دانشگاه ویرجینیا است. او سردبیر مجله انسان‌شناسی و انسان‌گرایی است. در طول مراسم سنتی روح آفریقایی زامبیا، نه مسیحیان، آنها نمی‌خواستند مسیحیان حضور داشته باشند، اما در طول مراسم سنتی روح آفریقایی در زامبیا، او شاهد خروج ماده روح بود.

او در واقع با چشمان خودش دید که این لکه از پشت آن شخص بیرون آمد. البته، او از دیدگاه متعارف مسیحی به این موضوع نگاه نمی‌کند. او در واقع به شاگردانش تجربه ارواح را آموزش می‌دهد، چیزی که اکثر ما به عنوان مسیحی به همان اندازه که برخی دیگر از انسان‌شناسان غیرمسیحی با آن مشکل دارند، با آن مشکل داریم.

اما در هر صورت، او به واقعیت ارواح اعتقاد دارد، و صریحاً از آن دفاع کرده و به آن در میان جمعیت اینوئیت در آلاسکا و غیره نیز پرداخته است. سولون کیمبال، انسان‌شناس، در طول تحقیقات میدانی در ایرلند، متوجه شد که شبی به سمت او حرکت می‌کند. او دستش را دراز کرد تا از خود محافظت کند.

دستش از میان آن گذشت. گفت، آه، این حتماً یک توهم است. اما بعداً کشف کرد که بسیاری دیگر نیز گاهی اوقات به طور مستقل همان شخص را در آن منطقه دیده‌اند.

توضیح او این بود که خب، شاید فرهنگ حتی بر توهمات ما تأثیر بگذارد. اما باز هم، این مستقل بود بنابراین ممکن است در واقع چیزی جدی‌تر از این باشد. در سطح جهانی، اکثر مسیحیان در سراسر جهان واقعیت ارواح را می‌پذیرند.

آنها تعداد فزاینده‌ای از غربی‌ها را متقاعد کرده‌اند، که برخی از آنها به دلیل تجربیاتشان نسبت به این موضوع بسته بودند. در واقع، یک مترجم کتاب مقدس در منطقه اطراف پرو، متأسفم، کسی که این را با من در میان گذاشت اهل پرو بود، اما در آمریکای جنوبی، در میان مردم سنتی، او کتاب مقدس را برای آنها ترجمه می‌کرد و آنها معتقد بودند که ارواح در اطرافشان هستند. و او گفت، نه، نه، این چیزها واقعی نیستند.

و آنها گفتند، خب، ترجمه شده است، و شما آن را برای ما در انجیل مرقس ترجمه کرده‌اید. در مورد آنها صحبت می‌کند. و او می‌گوید، نه، نه، آنها واقعاً واقعی نیستند.

و آنها پاسخ دادند، آنها همه جا در اطراف ما هستند. ما می‌توانیم آنها را ببینیم. تو تنها کسی هستی که نمی‌توانی آنها را ببینی.

اما واکنش روشنگرانه مناسب ما به خرافات در کل ارواح، و این توسط یک انسان‌شناس مبلغ بسیار مشهور اشاره شد که گفت، می‌دانید، آموزش الهیات من به من کمک کرد تا چیزی در مورد خدا بفهمم. آموزش انسان‌شناسی من به من کمک کرد تا در مورد فرهنگ و انسان‌ها بفهمم. اما زمانی که در هند بودم، این پاول هبرت است، وقتی در هند بودم، آنها به من کمک کردند تا بفهمم که یک قلمرو میانی نیز وجود دارد، که

فرهنگ غربی ما از حد گذشته است و کودک را با آب حمام دور ریخته است، و یک رویکرد انتقادی تر این است که به شواهد برای هر مورد نگاه کنیم.

روانپزشک اسکات پک، چیزهای زیادی بود که می توانست از نظر روانپزشکی توضیح دهد و گفت که می دانید، بیشتر چیزهایی که مردم فکر می کنند شیاطین هستند، فقط مشکلات روانی هستند. اما او با دو مورد مواجه شد که نمی توانستند به هیچ وجه دیگری جز شیاطین توضیح داده شوند. ویلیام ویلسون، استاد بازنشسته روانپزشکی در مرکز پزشکی دانشگاه دوک، و بسیاری دیگر چیزهای مشابهی گفته اند.

دیوید ون گلد، استاد مشاوره، و این مطلب در یک مجله مشاوره منتشر شده است، یک نوجوان ۱۶ ساله بود که مثل یک حیوان رفتار می کرد، و صلیبی که به دیوار آویزان بود افتاد، اما فقط نیفتاد، میخ ها واقعاً آب شدند. این چیزی نیست که یک اختلال روانی باشد. و بنابراین، او و چند مسیحی دیگر، آنها به عنوان مشاوران مسیحی، روانشناسان و روانپزشکان مسیحی فراخوانده شدند، آنها گرد هم آمدند و آنها نمی توانستند با هیچ روش سنتی روانپزشکی یا روانشناسی با آنها برخورد کنند.

بالاخره گفتند، باشه، خب، سعی کن بگی عیسی خداونده. و با صدای دیگه ای، از خودش دراومد، ای احمق ها، اون نمی تونه همچین چیزی بگه. بالاخره، به نام عیسی ازش دوری کردن.

اما به عنوان متخصصان، آنها تشخیص دادند که این صرع نیست، این روان پریشی نیست، این باید یک روح واقعی باشد. دیوید اینستون بروئر، که یک محقق بسیار مشهور در زمینه خاخام ها است، یک محقق مسیحی است که در خانه تیندال در کمبریج تدریس می کند. در گذشته، او قبل از اینکه وارد کاری شود که اکنون انجام می دهد، دوره هایی را برای تحصیل در رشته روانپزشکی می گذراند.

و او گفت که یک بار در بیمارستانی مشغول ویزیت بوده و آرام و خصوصی در قلبش برای مردی که کنارش در بیمارستان نشسته و به نظر می رسید خواب است دعا می کرده است. او فقط دعا می کرده که خدا به او کمک کند که ناگهان آن مرد از جا پریده و به صورتش اشاره کرده و فریاد زده، او مال من است، ولش کن. او گفت که این یک تجربه بسیار جالب بوده است.

خب، تمام این ها برای این است که بگوییم آنچه در عهد جدید می خوانیم بسیار معتبر است. و اگر به ارواح اعتقاد ندارید، امیدوارم حداقل متوجه شوید که آن دسته از ما که به ارواح اعتقاد داریم، دلیلی برای این کار داریم و اینکه این در واقع یک باور نسبتاً رایج در بسیاری از نقاط جهان است. اما احتمالاً اکثر شما که این را تماشا می کنید، از قبل به آن اعتقاد دارید.

اما به هر حال، در اینجا فقط اطلاعات اضافی وجود دارد تا به شما کمک کند ببینید آنچه در اعمال رسولان باب ۱۶ می خوانیم بسیار محتمل است. حال، نتیجه این موضوع، جفایی است که نه تنها محتمل است، بلکه توسط پولس و اول تسالونیکیان در مورد آنچه که او در فیلیپی متحمل شد نیز ذکر شده است. و این را در جلسه بعدی خواهیم دید.

این دکتر کریگ کینر در دستورالعمل خود در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۱۶، اعمال رسولان فصل های ۱۵ و ۱۶ است.